



کتابخانه
جمهوری
اسلامی
۵

Stylus 088



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب رساله کلام الملوک و الملکات
مؤلف فقیه خه
موضوع تالیف

شماره دفتر ۳۸۲۴

بازار شد

۵۵۴

۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱



حکایت
دست و پا بریده در راه
سجده ارمان جوایز دادی که رو
که بود که سه لغت یاد دارم
سندم که بخت بدی را بر
ربا بهر صفت از جهان دست گرد
که ملایکه کار در حلقه فلک
را و او را ازین کوچه را و کی سلطان
که از کارگاه کمال کلمه در بود
حقه در مدغم عارفی که کرم بود
مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
باركك تعطي من تشاء وتمنع
من تحب
وورود من خستين صد وروود
عز صد شوه احمد محمود صلوات الله عليه
واوصياك الف را لاشي عشرت و سپاس
بخشد لغنت و بخشاشنده لغنت را پسر د

و بس که پس از تمام عالم و آسمانی تمام
که که او شاه را در آن یکبار خجاست از آن
جانب درین داشتند ازین جانب گرفتند
سما چون که مغربتی دیگر مزید بپشتنما رود
از دوتار که است فرمود که با حسن را
چونین زبان بشکر کی از این شود که دیگر باز را
فرآدای چندین مندران چو زبان افتد
الکی است که اثبت علی نکت وقت
و فو لک اتقی ان بعثت و نعمت الله لا تحصى
از آنجا که مغرب پاک و برگزیده لولا که بر آن
رحمت و اذاعه لغنت در کتاب سطور را مود

آمد که بخت بخت فخرت و اظهار انوار
 از او ای سکر شرو و زیر که انکه نعت شناسه
 سکر انشاید و از انکه سکرشاید نعت نماید
 بر انچه در متابعت خطاب و مطاوعت کتاب
 واجب که لغت کان کم فی رسول الله
 چه انچه از فاضل احسان و فضایل انعام
 مخصوص خصایل و شمایل ما داشت
 که بدان آیات ذات ما از ملکات
 افزون است با کمال اعتراف بجز انچه
 آن بدلول المصور لا تقطع بالنعور امانت
 آن آیات و خلاصه آن بنیات تکلف

میانه و تصانیف مترسله بر حسب تقریر و تدوین
 زبان خاصه صاحب دیوان رسایل بر این
 لوحه اشارت تحریر رفت که بنشیند کان
 حاضر را اندک زنی و اسیرند و کان غایب را
 نگرانی حاصل آید **پ** تا بداند این خداوند آن
 کریمی خلق است دنیا یاد کارها بدو آید
 انطق علیکم بالحق سخت کوه پیکم من
 از آتش آب و خاک از صلب پاک ترک ابن
 یافت بن فوح تا ز ما حسی که نقش ظهور گشت
 شتابان طالع بحال تکمیل تربیت پذیرفت
 تفصیل این احوال انکه ایل بیل قاجار از آید

میسون آق قویونلوی ترکمانیه و آن پسندیده
از اولاد ترک بن بایق بن یوچ که بایق
اعلان مگور و بکمرت اولاد و احفاد
قابل و عاشرت یک نسل دفع یک اصل
از منش کشته پس از سخته مالک شرق
و شمال در ترکستان چین و سلاطین
جای گیر شدند و طایفه از آن ملقب باق قویونلو
و قوا قویونلو اکثری از بلاد روم و شام
و دیار بکر محیط ملک و تصرف در آورده
بغیرت ایران مصمم در اندک زمان ایران را
مستخر و از آن قسمت کردند که متون تواریخ

و بطون احبار از آثار و کردار سپلاطین
با اقتداران و طایفه خلیف که دعاوت
جمعی در تبریز و کنج و ایروان پاککن
و رایت سلطنت در ممالک آذربایجان
و کرچ و عراق فارس افراخته آبی کرام
واجب ادب با عدل و داد و در اسپر تاب
و کرکان بعد از اسپتیلای بر ترکمانان
شاهی متکین و بجز در مرو و شام و سیجان
توطن جبهه بر اکثر بلاد خراسان و کنج
و فرمان داشتند شاهی قلیان پر محکم
که سرخیل ان انجسم بود پس از انفضائی

ع
مدت حکمرانی ازین حجابانی در گذشت زمان
اختیار اسخند و دوبر زنده ارشدختلی خان
بارگذاشت ادو امیری بود و پادشاه نشان
بعاضدست شمشیر و مساعدت تدبیرش
دولت عفو تیر استقامت و استحکامی حاصل
بود پس از شاد و ت او مظهر جلالت خداوند
قادر و پادشاه افشار چندی بتنگ و قنق
و عرق و عرق ممالک ایران و کرستان
و سندوستان آشفته آیران و ایران که
در گذشت بر حسب قاعده روزگار **رسم** بنوبه
ملوک آمدن پنج برای نویت سلطنت نمود

محمد حسن خان فرزند رشید خان سعید رسید و
پادشاهی مودت نفس مجرب عقل و دقت
ملکی با کمال انسانی جمع داشت بطیب خلق
خلق عقل کافی و عدل و انصاف در اندک مدت
ممالک عراق فارس و آذربایجان
قلوب جمهوران سحر و مغلوب ساخت
پس از انصراف مهلت انصراف مدت
رباعده و زمانه ناپایداری زمانش برآمد
و زمانه پیرمیان پیر آمد و از آن پادشاه
مفت پیر خلف ماند سرکایت در قحطام و
مقاتل لشکری و مقابل کشوری پیر آمد ارم

سپهسالار خان لقب بجای نوره عثمان
 دارم محمد شاه که در روضه رضوان قرار و دم
 بدم رحمت یزدان روح پاکشان شاد باد
 آخر کمرج و کوه سر کید رنج در عرصه ممالک
 شایان شش و تاج و از سلاطین زمان ستاینده
 رخت و باج مانند یوسف و بن یاسین یعقوبیان
 محمود برادران کشید بدین اختلاف خدی
 امور سلطنت و استیلا بر ممالک مهمل و کار
 دولت و ملک مختل ماند آخر بخت ایران
 تیره و دشمنان چهره کشید زنا و ظلم و غنا
 زنده و آرمی چه عدل و انصاف در پرده

نواری مانند عم تاج دارم و شش سر ار
 چون شن اسپر چاه و پدر شمشیر کد ارم تا آخر
 بجای نشاند مغر پر تاج زرگان و کند
 بر حایل کس نه نطق شیر بر کیانی که نغین
 بر خیزد وانی بر سر بر گزیده و پستان و استانی
 مردی مردانگی در روزگار بیا و کار گذشت
میت روز و شب پی زشن روز بود
 راه چو پی زشن خواب بود و نه خور
 بچاکی و لیسری چو پندارند
 اگر چه بود شک و اگر چه پستم ز
 عیش تیرش پیش از خیال در دل خضم

نفرق بخشیش پیش از نهادن مغنفر
عاقبت بهمان اختلاف بشهاوت مساوت
یافت پس از تبدیل چند یزید و خا
و کجیل این دو شتابند و پیدار **مصرع**
امثال ابو عدده و فاکر دور کار **کریم**
زند که باعث آن کار ناسند و از ادا
شراب و ایمان خراب چون **شیر** آب
و موج سیراب از بستی ناخرماند از سخت
رفت و از کار و نجاکت **سیاه** **پت**
از محاق قصا برون شده
و ز عمر **خطی** برون شد

غم نامدارم از شمر نه شیر از چون بسیار
آشیا بر پرواز آمد و و امده راه ما زند را
گرفت در سالیانی چند مالک ایران
ازند در بند الی حد خند منحر کرد و کنگشان
دولت و مملکت مد مر ساخت و او پاشی
نود و پش شد و پیش بدی غمی تا و خرمی
نخ و قدی مغرط و حکمی تا فدوی صایب و شتاب
داشت چون کوهسار که حاصل مقصود جان
و خلاصه مطلوب جهان برود و اقبال
و بخت و شایان تاج و تخت بود و نوبست
نزدیک کرد دید پدران نزدیک ما را روزی

شوکت و اقتدار و بخت و اقبال من
 منصف ظهور میر سپید خا پنجه شامقلی خان مقیم
 این اقبال گشت و پدر نامدارم تتم این اقبال
 و عظم تاجدارم کل اسباب سلطنت اجمال
 تفصیل این اجمال و کرد و مایان پادشاه
 افراسیاب جلال در تاریخ محمد شامی شرح
 و مضبوط در پال کینه اردو و لیت یازده
 بحر بیخبر ممالک که جستان بر دوع و این
 غرمت ملوکانه کردین را استخلاص ان
 ممالک و استرخاص معابر و مسالک بگنود
 شوشی حصار که دست اجل از جیب ساکنین

ان قلعه کو تاه و شد آن انوشیروانی بش مردمان
 بود غم جرم و جرم و جرم بقتد بر ترک حرم
 کرده پس از تصرف آن صخره صفا و قله شام
 از پندت و مکتد تنی خان که شقاقی
 که در پایتخت خلافت بنزید قرب اعتبار
 مخصوص بود و بظلم سپه کا و نفعت مردود
 در روی الحجه الحرام بدرو و باج و سخت کرد و شهید
 سعد ازین جهان فانی رخت بدار جاودانی
نظم فرورفت خورشید او در غایت
 فروخت ان خسرویی بنیچاک
 سر تا جو رخت بالین بخدا

صادق خان با دست هنر از لنگر بر حد
 قزوین رسیدش از آنکه استقام مرا کب
 و استقام متاعب را توفیق افتد
 چهار هزار کس در خدمت من شوشی گشته
 بهم در پیوسته خدایا و کردیم و از دور
 خواننده داد شدیم در آن سنگام اقبال
 و دل اسد بکر شرمیخت مرکب ز اعلی و
 آتش تو دوستان نیز شد سرکش چن
 شب بشتان بر کتی جان و کینه بر کلاه بر راه
 باخته طغیان تو شد و کلاه از او باز شد و آن
 سر مرد کنه را با تش سوختیم بر تخت

ملطفت با شوکت جم رعایای هم شستیم
 بفرمودن بر آنرا که
 ایام و خمر و اسب کلاه
 به شایسته سرفروختیم
 کبکیتی دور هم نوپختیم
 ز شایان کتی گرفتیم باج
 نهادیم از مرد و جوان
 رواق ایوان جاق کیوان سپیدیم از کلاه
 و شتاب و ماه افزودیم بغیر نمای جانم
 و خرمهای مازم کشور را کشودیم و لشکر با شستیم
 ز بر و پستان زیر دست آوردیم و برادر

پستان بخشایش کردیم در پنج سال بدایت
سلطنت از ستیهای کج و ارمین آقهای
عزیزین چار ماهه راه طوایف از کنایه جان بس
بهر خنده رود و ماهه راه عرضا بطوت نوک
قاهره و شتر از عدل کامل و رافت شال
خواشی ظلم و پیداد از خواسته ملک مرتفع
و پای تعدی از غرضه جهان قطع داریم
نوام و کان باغ سلطنت و پروردگان بحر خفا
یعنی شاه زادگان با عدل و داد بر قاعد
و یاسای عدالت و انصاف تا کشور آباد
و همور دارند و منت بر خط حدود و شعور کارند

در هر شهری شهریار می و در هر عریه
شهریاری کاشتم رخت اعراف کسور
اکتاف ملک از ممکن و ممکن بیان حصین
و پیدی متین یافت رواج مذنب صیف
جعفری و مزاج ملت جنیف اثنی عشری
که از پس صاحب شرع متین و ناظم مناظم
دین بسین صلوات الله علیه و آله آمین
با غلظه جمعی غنچه و موی و کفره پوی
کم سه و فاسد و ناست ظم افتاد و دیدان
سان که از باب تواریخ از صدر اسلام
تا این حد سعادت منبر جام در احوال صلوات

عز و غوری تمام کرده پس ملائین و حکمرانان جهان
با اختلاف مذامب و اتفاق معایب و مباد
و ارتکاب ملامی و ملاحب پیوسته و اند
که دین دنیا داده عاقبت دنیا بجای
نخواهد بخشاید **مسرح** که باشد و کد نشسته
آمد و شد نه شد بخشای می رسم سر
غرا و انبای قوا عدلت مضامیر و مقر و
نار و ملت اقبال ساخته در و ذوق رواج
و اصلاح مزاج دین و ملت جدیدی منع و
موقوف به دل از تمام بدست آمد
منا و هم در همه جهان ساجد و نهاده پس معایب

برپا داشته نصیان محب و مقتدایان مشبه
عالمیان مفید و طالبان پیفید بارشاد عباد
و اصلاح معاش و معاد پست و خالی
و او در ارات بگونه ایشان زیاده و ایرک
کرد و مقرر و مستور و ششم کشور از عدل و
آباد و لشکر از بدل سیم و زروث و
پس از خندی صیت تعجب و تسلط رو پس در
مملکت روم و فرانک عالم گیر شد و لی
محمود پس از این از آن فتنه خوابیده و مان
و مصون از مشورت و شهادت لعن الله من
سرحدستان کرج و ارمین و فتنه جوان

و قریب از سلاطین و املاطین
که انکار نه و انچه گفته بود
یا حج ارشد و در بند و حد الهی که بجای
ملکت از بایجان راه و او نه این طایفه
و قصای آسمان که سه تدر و و رود
کرد بخیر و خیر بخود کشیدند و ان ماه
خاوه و دفع ان عارضه خاوه و معیت
و خیر و خیر و نافع و نافع یافته بشکری
کران بکران و آت و آت و آت
شایان شایان جهان پستان **پ**
و از حای صحبه او بالای

زیر سم بان شان در سوره
چون سیل منهد که از فراز
تا ز و دفع و دفع ان کرده غان غان
کش و غان غان رحمت الهی و این عباد
از عبادات نامشائی ات و فیات خاص خود
چون از زمان غیب امام علی السلام
تا و ان این دولت مسود از احکام
بنا بر می ماند **مصرع** این کار و دولت می
آفتاب این هویت بر و کار و دولت
درجه رفیع الهی و فی سیل الله فیم بکر
این عبادت در خطیضه اسلام

سرگرد و طبع در سبیدند و هرگز در رعد
از خزان عامه و بوقایع جان اسلامیان بد
کرد و انظار خفته را از املکت بر سر مملکت
خوش باریس و رستادیم و انظار و صاحت
بشرایط انقیاد و مطاوعت این دولت
بسته شد که حکام محکم را چون خصای سر
کردن سنده و او را فرمان جلیل چون قربان
غسل ممضی و مقبول و از بد اسلامیان
ذلیل و مارک کایف ایشان را اول آیند چون
کار جدا و با خبر رسیده و روزگار پایداری سلف
اول بقرن ثانی موسی سلاطین اطراف سلطان

سلاطین علی الاطلاق و ملک الملوک
اقام خوانده محضر شایسته و طبعی سلاطین
ما الاستحقاق تحمل سادمت و مسامت و مصا
و مکا و حوت و مصاحت با یکدیگر مشورت و استند
انسانی این دولت و وکلای این حضرت
موقوف و محول داشته قانون جهان
گیری و جهان داری از کتب و توان
روزنامه بر ند و کارنامه اعمال و کردار
و مملکت را بر دو مقبول کار کند از این و کار
و انان عباد اعلال ماعرضه و سند نام
نامی مارا که است فح و علات بر کتب

رایت کتیب بخت شسته سال میان بکا
که صورت و صورت کم فاختن صورت کم از
الکثر است خواقین ترک و سند بریا
و شاره نقش بشده و سلاخین روم و فر
برنج و خاج رونق و رواج افرو و سیر
و کلاهد ایا و تحت از انواع ظرایف
و ظرف بدرگاه اعلی سوار و متواصل
از نایس امتعه و خصایص قش از طرا
ریا و ملائین یا پوشید کثیر و مؤمنه روست
از غنای جامه های مسلسل و سیور و جامه های
بجیل و بلبور جامه های بسیار که در مطهرین است

و قصور و در سراسر سیاحت مقصور که است
از صیغ مرؤمن قوادر بران مقصور است
از صنایع و بدایع صنایع رسک نکار
خازین تفصیل این احوال و تحقیق این احوال
وقایع دوست و مورخان آثار خلافت
و شعرا و ادبایی در بار سلطنت نظاره کشید
و دو اوین پرداخته اوان این شکست
و امثال آفریده کوشش جهان ساخته اند
اکنون که سال حیرت علی با جرمه الاف
یکه از رود و است و پنجاه و زمان سلطنت چهل و
مبارک است و چهار و در قمر است

یک کرش تمس است که لغز و نماند
 متواصل و سلطنت جاوید متصل و بکرا
 عمر دراز و سلطنت و ریاست و و آما
 یسع الناس فکلت فی الارض و شکمهای
 کار ملک کشیش پیش کردیم و بخشیش
 و درویش آردیم رات عدل و انصاف
 بر آسمان افرواشیم و آیت جو را عتاف
 از صفی محمد و در کار بر و آستیم جان نوری
 تار و یافت و جبار از آراش و آسایش
 افرویش گرفت هم چنان بخت را روی
 در اقبال و تحت آرایه بر آسمان اقبال

با تقدیر مطابق و مساز است و بخت چون
 بارای سپهر موافق و آتبار است
 ملک مصونست و حسن ملک حسین است
 منت و افروشد ایراکه چنین است
 فخر له ثم حمده از آلا و لغز و آستیمای
 ذات و صفات ما داشت و بدان خصایص
 از آرا و آسمان جهان و فرمان و مان نام
 بر نیک اختری برتری فرمود صفات
 جلایه جمال و جلال و کمال است که باعمال
 فاو کرده نماند کریم و انکر و لا
 کمزور و در تحدیدان تحسید ذکر و تمید

مرو پس از جمال یوسف کجا توصیف من
بر صفا ابداع بدین گونه صورت نه گشت
و نشد ازل در لوح اسما چنین نقش نه است
شعر فلان فی محمد یوسف قطعت
قلوب خیال لاکتیار

در تاپه اعضا و تپال جنبه
هر چه تا قبل متصنعا کل صانع تیشیت
ناقص اعلی و صانع مازد چه روبا و آفتاب
و موبهیر و شکست ناب قدس و حین و جند
سوری و سمن عقل سلیم از ان اعراض جو
و آرگفتن بیج الزمان با عراض کوید **شعر**

کجا در محکمت صوب ایست مکی
لو کمان خلق لعلت قطره آفتاب
والله لو لم یحیی نفسی لولایت
والله لو لم یضئوا لیل لوعده
و این ماعی نه تباری و خود **رباعی**
گر سر و دست دست رفارش کو
و غنچه چو نعلت کفارش کو
کیرم که چو روی تو بآید خورشید
از شکسته زفت جشارش کو
جایی که آفتاب و ماه از دور
فلان الله اخذ چشم بد از روی تو دور بر خوانند

خاطر آن ناظر را مضطرب انداخته ان مبارک قباک
الله حسن الخلقین و روزی بمانست مرد و
زن را در کوچه و بر زن کریم حاش الله ما یذا
شران به الا ملک کریم زمره جان جان
نقاشان ماتی کار و چهره در و از آن
زر کار از تصویر این صورت زیبا و شکل و
دلارایت کار و نقش از این شوق خیزد از جود
و صفی خاطر از دیگر غشیا بشویند **پس**
منظری منتهی شایب عیب

مخبر می فخر بخواست غیب
روح محترم عقل مصور رحمت ظاهر نفی

خاطر محبت حرم چشم ز مرص صورت
جمال معشای طلال در میدان و ایوان نکاح
بار و منکانه کبر و دار محمد مذی فخر حد
بار و کرم و صاعقه چشم **ش** منظر نوم بخود
من کنه اندی و یقین **م** من سیف
الدم و او مظلومان و سدا و ظالمان
از سیاست عدل فقه سوز ظلم کد از و حرا
فضل عاجز و ضعیف نواز موزی
باریلان کنشد و ماری بحلیت رهبر سلطان
ظلم از پس و ن در او کند بد است
و فقه را آنک بد را البوار در مجلس انجمن

قدس با ششال با جمال سلطنت و استمال مملک
مملکت و عدم مملکت بکتاب علیه و داریت
بصفا بنیف علیه بدلول العلم لا مکرمه بتعلیم
و التعلیم بل نوبه لفظه الله فی قلب من شاء
خواجه انصاری در ترجمه آن گوید علم این
کتاب از علم سیر و علم آفت که الله در دل بنده
نخستین شکلات و تحلیل مضامین و تفصیل
تجملات و تشریح محکات و توضیح مشابها
از لغات خاطر و قافیه و واداد ضمیر
قدوسی خفا و در مراتب ایقان و حیران
تراوش کیر و کارش پذیر و تفتان عید و افلا

عصر بر سپلی بر بند و از آن قواعد فواید حاصل
و حل مسائل کند و مستر خاطر و انبساط ضمیر
باز میان خدمت و ادب و بان حضرت فتی اگر
در نظم شعار و وزن انکار و ایجاز اتفاق و
و التفات صحبتی افتد سخن در بیان سخن شناس
که فصاحتی عمد و بیغای زمانند در زمان سیر
سخن و مراد انجمن سانه از فصاحت ساعران و غیر
عاشقانه و مثنویات عارفانه و رباعیات شتافت
سینا پرداخته بمل ساین از عیان و نیل
بند و روم و مصر و بغان بر بند
می ناما بر بند و پیش در ما بنند

یعنی چو کبر و جی چنین باید داد
 بدو که با طراف تخته و پشه و عمتها
 ایند ملوک سلاطین در عنوان کلام الملوک
 ملوک الکلام بر بخارند و بکجا بنمایند
 عمان چه پوید و نظم نولوا خوشایست
 جوف صدف خرد و از این غزتاب شود
 او ز کوش صدف گرد و از پستماع آن
 بدلول الذین یسمعون القول فیسعون احسنه
 از لولوا نه آب اگر آب حسرت بدان آرد
 جای آن آرد و خوش مرطبان از شانه و زرد
 ولی قدر آن آرد قدر و در فی سبیل سکرند

از حلاوتش شیرینی برقی باز پس فرستد و نیا
 مصر صورت نوحه بنفش نباتی بقمر با رخسار
 و از قوه نماید با حلاوت بطرولت نبات شستی
 ککوا و از حد الفساکم راضی و قانع آید علی
 زمره عاشقان مند و همه عارفان مصر
 و غلظه صوفیان رو مرع زان نظم و کس است
 از ان لفظ و لغز و نیر نیرد کرامت را
 قول عامه که از لطافت تامه است برین وفا
 شریف مخصوص داشت و آیه و الف عکس
 منی بران مخصوص اگر محتاران ماکند و تجاران
 ساکت در عالم رضای ماسر بسند و باطل

ما عالم بر خند بقای ما را اگر از جان کرانی تری تا
بیا رازند و قای ما را از دو جهان عزیز تری
چو بنده نثار بخشند روی سخن بایر اسیان
و اسلامیان نیست **ع** که تیغ بر سر و سر بند
دارد و میشد پرورده این نعمت جاودند
و درم خریدن این منت عالم کس به زحمت
اگر نعمت شناسند سیاست قدرانی را رایت
و کافرانی و اندمل مخلوق در این شب شفق
مشرک و محمد درین شرب موند که الهام
و احد را و خلاصی درین مقصد نهند و سخن
اخلاقی درین مقصود نگویند **ک** اک فضل اندوخت

منیت **پ**ست حقای جهان و آدم این فر
توانایی و قشاشی
عزیز و راز غایت روست
جهان و اند این ما و من ز کجاست
بدان در چو روی نیارم در
جبار از ان ز من در خوار
چو نعمت بخشای و ی فروان آید
زبان هم بخشای بهر پاس
قوله تعالى المال و البو
رئیه حیوة الدنیا که عکار از انشی عظیم و نو
جسیم است از درازی پاک و درازی تابناک

تا این زمان آنچه در قلم مصاف نهاده بود
عفاف و صغیر و کبیر مصونان عن الصغیر
والکبار ازین چشمه زاینده و صلب فرایند
دوست و چاه نغمه و احاد و سبکبار و
سید شریف و متجددان نو و نامور و شایسته
و رباع زین فی الخلق نیش اگر کاشی نادر کی
تجایی مندر غرر مثال حمد و زده بار و بار در آفتاب
ش تجویم سبک گل غاب کوکب
بدی کوکب تا وی این کوکبه

ست دولت روی نصرت
عند ملک تعین ملت فارس میدان سجا

فارس بیضه شریعت با وعت صدر و رفعت قدر
و عت بلند و تحت ارجمند برادر و شرط براری اند
خط مراتب که دلیل بخشایری و دولت و ابر
رعایت کنند در صورت اگر مستعد و متما
در معنی متحد و انبیا و محبت و موافقت و
ارجمندست و مصافق و موافق زیاد و از وجه
اخوت دارند **ش** تجا و رت القربی المود و منقسم
فاصله اولی مایه المناسبت عرض اموال
که زوال و اشغال این بدل بخشش دست دریا
نوال منظور و مقصود با و از هیچ آفتاب زرتا
بویج سحاب کوکبه را ندوخته سجا و خیال و

در دهنه قبا و شمال از رزمک در تپه مشرق از خاک
 صحرا در سده ارگمرگ شش تنجا و زمین جدا بقلب
 صندبه محاسب و هم حسابان دانه محاسب عقل
 اصحاب ان تواتر انداخته انداخته ای حوسه
 شانسان بحدس و تخمین باج کشور و خراج مملکت
 بر آن قیمت ننداخته انداخته انداخته انداخته انداخته
 توان کرد که روزی کی انستیسال با و مینا
 کار زمین خدمت بوسید عرضه داشت که خدام
 حرم سیم مملکت ارغدم مبالا است خورا
 سیم و روز و غرضه لعل و کبر با سراف راب
 و خاک ریزند از نخل خاک و زباله عاشاک

و فصله آب پاک چون کوه بدستان و کنار
 عمان مردم شمس لعل و کبر بر دوسود با حاصل کند
 اگر در خط ان اشارت روزه و بصره و غلط مقرو
 فرمودیم برادران سپرد ریاست و خزان
 از ان اسراف فقیران بین نیست نیست انرم
 خدمت در استان علی پند نیاید و رانده شد رعایت
 حقوق خدمت با روزی از روز کارش
 استعلامی ف معلوم افاد که با کثرتی سیرگی
 مات و طیش شادنی رفت و روزی از با
 تجارت و اصحاب معالمت حاضر آوردند
 از روز کارش پرستی فاد عرضه داشت که از کجا

از خاک و مسالان اسب پاک گشت زوئی تمام
 به چو جسمی باز آمد به سحر ز بار کفست
 با صواب خوش گفت به ده شکر گفت گفت و بخت
 مدست یافت علی ایله قطعات چو جسمی
 بی بجای نانی که از خونشان رنگ گرفت
 و از جان کمان سپید از شتر شربت جان گیر
 و سحر من قند شتر شربت از او باز از جان رنگین
 چو جسمی تیغ قاطعت سحر و در جسم و در است
 اهل در بای خود در و سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 به شمشیر خود شمشیر شمشیر شمشیر شمشیر شمشیر
 کمین جسم شمشیر شمشیر شمشیر شمشیر شمشیر

کتب خطی
 خطی خطی خطی

باز و در و طوطا و از سحر شتر شتر شتر شتر شتر
 غارت سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 بهر از و سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 که قوت سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 و سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 روم را سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 او را سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
 سحر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر

۸۰
الاصبار یا قوت کمر لعبان مجده و جبر قتلان مجده
در تربیت زینت و صنعت صیقل انما که کوهی
کوهی شعری بوی عقد تر یا شعری اوخته و دره
پس بار دره بر شاخه یک اختران از آن بوی آب
کار حبیب از شاخه آسمان اگر زده پالایش
عجب نیست و شمس زر کرد کان کان درند
سکنت ز جوارخانه مبارکه که از آن به ابریم **مسح** کوفی
جبارخانه دیبا و معدنست و از صنایع ایران
شحت خورشید است که از لوله روشن و نعل
دخشان و دیگر جواهر امداد آسمان نشین
از ثواب و سیر **مسح** رتی آتش صفاست من

۸۱
حلال لاله کمال لاج مدر من حلال سجیل و برخت
سلیمان نه که حجاران سخت کار و استادان
نخت بار از سنگ مرمره مبارک کرد و خستی
از کوه یا قوت زرد کاسته یا کوه مری کان پرو
حون روح پاک از تن خاک بر آورده مانواع منور
و اصفاف صور پیرایه سیر شواست شکل
و سمر و اقامه ریاضین احب است و شجر قوام
زمین سکونش با کفاف و ارداف و نو
دو اسوار داشت تمامانوک خامه از موش از
و بخر اداب داده و شمس می از جان بانی و نو
سوی کفاده در نبات و اشجار ان نوه نایه

و در صورتی که شکل آن فاضله روح حیوانی و سنی
 تحت سلیمان ساخته و در آن تختی که در دست
 با و چون کوه بر زن و کوگردانست خداوند
 شهر و روانها شکر در آنند خبر اسلام است سلام و سلام
 او را شکر در آن تخت کشور و سن است طاع
 البیضاء در شهری از شهر شهر صبا حاور و احاط
 از شهر صبح و شام میل طلیعه و انقیافان
 آفتاب و ماه و سیل کیهان در ایوان بار و کس و
 و دین و بوسه جای سلاطین روی زمین است
 شدار کانه و اندامه از ایوان و خستایان و ایوان
 روس و دین و تصات جنس بلور است

که بمل فلک فلک سبزه انجان و خرد چون بحری
 از بحری جوار داده و از ساحل دریا بار و دنیا
 در بار بگرد و بختی کرد و در چرخ جل کوی کوی
 نقل کرد و اندامه نونی از آن جنس تحت بلور است که
 اندام پس مذکور لمعه نور است و نخله طور چون
 فلک اطلس از رنگ سرنگ و ساد و پوشش کاج
 بهشت به فرج باصل و مثال خصل بنی خصل **مهر**
 صورتی در زیر دارد و درجه در بالا پستی میر
 و ساد و ولی رنگ و بوی عالم با بوی رنگ درو
 مرستم و صور نجوم افلاک درونستیم منی تصور ان
 و صورت را قوه تصور را عاجبند و در تحریر و صا

و اقبال و اسکان ان اقلید پس عقل و مهندس
 حواس را حیرت عاجز است **پ**
 دگر و گردون درخت و جو و از ان عاقل
 کز سرخسخت نمیشان به نماید بطایس
 و دیگر حوض بلور است که غواص اندیشه در آن
 تصنع ان مصنع حوض نتواند کرد از لطافت کونی
 موج سراسیمه بطنان ماه چون بدو پیوست
 لم یجد به شیا در صحن سلاطین و محاسن مالک
 از آب بیست بستی با بوی شکر و قمری شرف
پست چو موجی او را کمره فلک را بس بود
 چو درزی او را انداز و جان را بس بود

و چرخ و از بای بلور کنگو و میخا به بیا
 المصباح فی رجا به الزجاء کا کتب کو کتب دینی
 از کج بلوری صفت جبر و صفت چون عقد پرین
 بهت آسمان آینه کون نمون **ش**
 کاشتری وسط آسمان متعلق

و پناه مثل الزینب الرحرا
 یا و انهای ششم که از سبزه و سنبل ریخته است از بانه
 اینای اقیانصا است که از سقف و جدار
 احاطه جبهه با حباس جذب و استوار
 فی جوامع و جوار الوار چون لولوا لالا لالا
 مانه و قطرات تنهید از اثر بر در لاله و در در

رسد او بخت پلور از ابرصت مرصفا

حسبت نجوم القل و استسما آید باختای

ایه **ش**ر کما پذیر از حیطه طالع

و انشری باز از آن بخت

چون دریای آب و قوه آفتاب که بجام

جهان نماند سوم هر صفت از آن صفت را بنگار

حاکم از صور افلاکی و نقوش خاکی چون در نظر

کنی امرار و کار بخوانی و احوال عالم کون و فساد

بدانی **پ**ت ز ملک تا ملک و تش حجاب برگیرند

چون که خد مت جام جهان نماند

و نیز بفرموده یاب تعیین اوقات

و بخت ساعات شبانه روز را از زتاب

یکایک بیات فلک ترتیب و ترکیب کرده اند

علامات و آلات خدای برای او قلمی ساخته و علامت

و با قلم بیست و نون کوی آفتاب در خط

مدارات زمان خط استدارات مکان فلک

بر و بر خویش را از خط شعاع و خط ضیاء بخور

چرخش سه دارد تا از جبهه مغرب بجا پیش

کشاده و خفیف نوال باوج کاشش رساند

چون شی که حکم روح جنبد بحرکات طبعی حیوان

کو شش می مروه جهان و پیشه ران

دارد و غریب می توانا و چشمی پندارین صنعت ماهر

بل ساحری کرده اند **صحر** سامری گونا پایید
کو شمال لا ساس و دیگر طرف و ایوانی
که بی آب در کمال لطف و صفا بریز لال **صحر**
فکاح خاق و لا مار

و کاشان و لا قح

همه جامت و نیت کو بی آب

میرآبت و نیت کو بی جام

از غایت نور و نیل کشف عازجه الهوان
آینه در برابر آفتاب خیر کی بخش ابصار زند و سطح
برخ نمایون را چون ستاره برتف آسمان
در برشته و قطار اندر قطار و دیگر نشانهات

کو کون کاهن نو نو کون از نقد و و تجدید
پیر و هر شصت و پنجاه و کهن طبع و بیانی
که آثار ربانی صل و اس است کرده اند بدو
کفل تقاع دوله و کفل دوله بیاع عمارات مبارکات
که امارات حیرات در همه بلدان ایران از
و مدارس و رباعات و قاهر و تفسیر و وصا
منطق است از در و ب موضع یوحنا
و صنایع و کمال و ایوانها و کعبه های مغرب و شش
علا **پ** ز چوب طویله از اساطیر
ز خاک جنت از اگر ده دیوار
و دیگر مینا از نعل و کمر و خ

از سیم و زبر و فوق شعایر اسلام و اعلای اعلام
شرعی سید امام علیه السلام ترک پست
اهدایا فدا زده کرد و تجاوز محاسن بیان یوان حیرا
ثبت و فخر است و دیگر عمارات سلطنت و سرا
دولت سزای شوک در خور قدرت جهان گشت
بیماری امثال و ان شمار پیشه اقلیدس نشد
بدلول آن ثامن قتل علیه السلام بنیادی چون بنای
عدل محکم و بنایی چون فیاد دولت مستحکم و استوار
داشتیم خانه خطه طهران که خط استوای ملک
ولایت است و مظهر عدل دین و دولت از
کاخهای رفیع و باغهای وسیع کارم ذات العالی

الهی لم یخلق مثله فی البلاد و هو رضوانت العبد
امن و امان و قبله اسلام و ایمان
ازم از روی او باطل نبرد
حرم از رفتش نازل بقدر
وزان بادشت از باطراف

روان آبی حیات نیز در اینجا
پایه تخت طوبی سایه و بیایه آستان آسمان پایه
پادشاهان حجاز را طبع و ملاذ و فرمان دمان
سعاد و معاذ طوبی لحسم و حسن مایه تحفه و نعمه
کاخ خضر و رواق خلوات خاص طوبی آستان
سماح میدان عرض سپاه و عرضه مشکاه و این

و بسایین است این ملک زمین و قار و دواوین
بجز ساخت از آنکه شاید و معاین افتد بدین
که حماره حسن و قارین به صرف تربت اینها
آید اما سلطنت پادشاه استوار و امارات
شوک را بنیانی برقرار است **بیت**
جاودان جای سرور و سربا

تا آید در حیان معمور باد
تعداد لکره و بکره و بکره و بکره
چو شوی الی الامات فوقی و فهم
بطیر کا طار السرا سن الزند
لکزی ناکشیده قهر شکست

پس پاشیده هر هزار
با قصد مزار در شمار مذکور است
مزاران چون حل الحسم در موبک اشانت
و پیار مذکور در تحویل سال قبل و نوبت مکصد
مزار در یوروت و نگاه راحت حضرت موف
و مکصد مزار در دوی آسمان حشرگاه
نجدت نفر مامور است و نگاه مزار نفر در اس
الحکامه مالک چون حواس حشری نگاه
مزار نفر پاس و حواس دارند و حشر
را یک کرد و نوبت فلک آشفته
و معین است نگاه مزار نفر غله و نگاه

مستبدان آتش کار و ملک نظام مقلد و مامورند
که در حدود و دوشور چگاه عراق با بجان و حد
عراقین عرب و عجم و ساحل و ساحل و بنا
فارسی و عجمه خراسان و فوسه استرآباد
و کرکان کاظم میان مرصوص و خط و حرا
مخصوص اند و شش جمع فقه نبشت دارند و در
فتح و فساد و رصد کنند **ش**
بجوشکان آنحراب عاقله
و در حرم فقه با بخت و ازل
پ توای بر جازند و سپهر
و روزند و کوه ماه و مهر

ملک استری اویدی مرا
شاهی برگزیده مرا
فقه بر سر مرا فرست
جهان جهان شکر و کثرت
کیمیا و پنهان پادشاهی قوم
مدین پادشاهی که ای قوم
بشمان شاهی نشان خورا
چه و اندکد اکین حرف یاد است
مرا سر فزاری و پستی تو پ
که سن نیم خیم چه پستی تو
چو بخشیدیم دولت این جهان

بحسب ما سمعت جازوا
 اللهم فقم احكامك على اعدائي من عسكري
 حسنت الى من مضى منه
 تمت رسالتك كلام الملوك و ملوك الكلام
 في احسن الايام و مولود الملوك يوم تمين احمد
 لداوود عليه السلام و الداعي الى اتمام شوق
 لقار احمد الملوك اسما و محمود السلاطين سماء
 السلطان بن السلطان بن السلطان بن الخاقان
 الخاقان بن الخاقان محمد شاه قباقلان
 امام سلطنة و ابراهيم زمان خواجه محمد و قمر
 اشرف البرية على استقام عبد بن عبد الله

كتاب بخانه
 مجلس شورای ملی
 ۱۳۲

لا يولد الله له محمد بن فضل الله الملوك
 محمد الدين الساجي تاريخ عشر الثالث من
 الساجي من العام الاول من العشرين
 من المائتين الثالث من الالف الثاني
 من الهجرة النبوية اعني احدى و عشرين و مائة







